

## تبیین ضرورت‌های سه‌گانه انسان کامل از دیدگاه ابن عربی و علامه طباطبایی

عبدالله صلواتی<sup>۱</sup>فاطمه کوکرم<sup>۲</sup>

## چکیده

شناختن انسان کامل و پی بردن به ابعاد وجودی او جهت پیروی از وی در امور از گذشته همواره مورد توجه و علاقه اندیشمندان بزرگ بوده است. این موضوع یکی از مهم‌ترین ارکان عرفان اسلامی است. نگارندگان در این تحقیق قصد دارند تا به تبیین ضرورت‌های سه‌گانه انسان کامل از دیدگاه ابن عربی و علامه طباطبایی بپردازند. پرسش اساسی این پژوهش آن است که ضرورت وجود انسان کامل از دیدگاه علامه طباطبایی و ابن عربی چیست؟ ضرورت انسان کامل تنها برای عالم انسانی نیست، بلکه ضرورتش برای کل عالم است یعنی انسان نه تنها برای طی مراتب کمال به انسان کامل نیاز دارد بلکه کل عالم برای بقا و حفظش نیاز به انسان کامل دارد. در این پژوهش نخست مراتب وجود از دیدگاه علامه مورد بررسی قرار می‌گیرد و توجه ویژه ایشان به عالم اسمای الهی تبیین می‌شود. ابن عربی و علامه هر یک از موجودات عالم را اسمی از اسمای الهی می‌دانند که در میان آن‌ها «انسان» جامع جمیع همه اسمای الهی است. ابن عربی براساس رویکرد علم الاسمای خود به تبیین رابطه حق، انسان کامل و عالم می‌پردازد. از دیدگاه ابن عربی، انسان کامل نزدیک‌ترین تجلی به خدا محسوب می‌شود و می‌گوید انسان کامل واسطه فیوضات حق به ممکنات است. علامه نیز ولی خدا را کسی می‌داند که به مقام ولایت الهی رسیده است و انسان‌ها از او تبعیت می‌کنند. رویکرد علامه در مورد این موضوع به آیات قرآن و اصول و مبانی عقلی استوار است. یکی از دستاوردهای این پژوهش آن است که نگارندگان علاوه بر ضرورت وجودی انسان کامل، که غالباً محور مباحث ضرورت وجود انسان کامل در عالم پیرامون این موضوع بحث می‌شود، در مورد ضرورت سلوکی و ضرورت معرفتی نیز پرداخته‌اند و هر یک از ضرورت‌های سه‌گانه دلایلی جهت اثبات ضرورت وجود انسان کامل در عالم هستند.

## کلید واژه‌ها:

انسان کامل، ضرورت وجودی، ضرورت سلوکی، ضرورت معرفتی، ابن عربی، علامه طباطبایی.

<sup>۱</sup>- دانشیار فلسفه اسلامی دانشگاه تربیت دبیر شهید رجائی، تهران، ایران.

<sup>۲</sup>- دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه تربیت دبیر شهید رجائی، تهران، ایران. نویسنده مسئول:

۱. طرح مسأله

از دیدگاه عارفان، پس از ذات غیب‌الغیوبی حق تعالی، کل عالم هستی را پنج حضرت تشکیل می‌دهد که به «حضرات خمس» مشهورند و هر حضرت، عالمی مخصوص به خود دارد. این حضرات مظاهر اسمای الهی هستند که عبارتند از:

۱- حضرت اول، «غیب مطلق» است یعنی منظور از غیب حقیقی که احدیت است خداوند است و عالم آن، «اعیان ثابت علمی» است.

۲- حضرت دوم، «شهادت مطلق» است و عالم آن، «ناسوت»، یعنی موجودات مادی و جسمانی؛

۳- حضرت سوم، «غیبت نزدیک به غیبت مطلق» است و عالم آن، «جبروت» یعنی عقول و

نفوس کلیه؛

۴- حضرت چهارم، «غیبت نزدیک به شهادت» است و عالم آن، «ملکوت و مثال» است یعنی

نفوس جزئیه؛

۵- حضرت پنجم، «حضرت جامعه یا همان کون جامع» است و عالم آن، «عالم انسانی یا انسان

کامل» است که جامع جمیع عوالم است. (قیصری، ۱۳۷۵، ص ۲۴۴؛ خوارزمی، ۱۳۷۹: ۳۵-۳۶)

همچنین، برخی از عرفا به شش حضرت باور دارند و در همه مراتب خلقی از عالم عقل گرفته تا عالم ماده، حقیقت جامع را انسان دانسته‌اند که بر همه تعینات احاطه دارد و مشتمل بر تمام تعینات به نحو تفصیل است. بنابراین، عقل اول با آنکه مشتمل بر همه فعلیات و خیرات وجودی است، ولی نمی‌توان آن را مظهر تام خداوند تلقی کرد. (همان: ۱۲۰)

برخی از ویژگی‌های انسان کامل عبارتند از: کون جامع بودن، علت بقای عالم بودن و علت غایی عالم بودن و..... برای اثبات ضرورت وجود انسان کامل در عالم و آدم می‌توان از دریچه‌های مختلف ادله‌های متفاوتی ارائه داد و در این نوشتار درصدد آن هستیم که با رویکرد عرفانی از سه حد وسط وجود، معرفت و سلوک نشان دهیم که وجود انسان کامل در عالم ضرورت دارد. پرسش اصلی این مقاله آن است که چگونه می‌توان ضرورت انسان کامل را در عالم اثبات کرد و دستاورد این نوشتار آن است که برای انسان کامل می‌توان سه قسم ضرورت در نظر گرفت: ضرورت به حسب وجود، ضرورت به حسب معرفت و ضرورت به حسب سلوک. این نوشتار بر آن است که افزون بر ضرورت به حسب وجود، ضرورت به حسب معرفت و سلوک را به‌گونه‌ای برجسته بیان

کند.

نگارندگان در این تحقیق در صدد واکاوی ضرورت انسان کامل هستند و اینکه از چه طرقی می‌توان ضرورت انسان کامل را تبیین کرد؟

## ۲. علم الاسماء

ابن عربی در مورد جایگاه انسان در هستی و تبیین ضرورت وجودی او از علم الاسما بهره می‌برد. علم الاسماء بر مبنای اسمای الهی است. در این علم روشن می‌شود هر پدیده بر اساس چه اسمی از اسمای خداوند است با این توضیح که: در فضای عرفانی ابن عربی، خدا اسمائی دارد و با آن اسماء، عالم را تدبیر می‌کند و هر موجودی در عالم مظهر و علامت اسمی از اسمای الهی است و (خوارزمی، ۱۳۷۹: ۲۱۸) آن اسم عبارت است از ذاتی که جامع جمیع اسماء است. بنابراین، این اسم مشتمل بر جمیع اسماء می‌باشد. از این روی هر فردی از افراد عالم، عالمی کلی بوده و دال بر همه اسماء است. (همان: ۳۴؛ قیصری، ۱۳۷۵: ۴۰؛ صدوقی سها، ۱۳۶۳: ۳۵-۳۶) بنابراین، اسماء مظهاری در بیرون دارند و چنین نیست که ظهور اسماء در عالم اسماء باشد بلکه بیرون از مرتبه ذات و اسماء و صفات الهی (= صقع ربوبی) اسماء مظهاری دارند. پس هر موجودی مظهر یکی از اسمای الهی است بر خلاف انسان کامل که مظهر تام همه اسماء است. از نظر ابن عربی هر آنچه خدا به خود نسبت می‌دهد- غیر از وجوب ذاتی- آن را می‌توان به انسان نسبت داد و در واقع، انسان آن صفات و اسماء را دارا است و تقرر این صفات الهی در نفوس انسانی، صورت بودن انسان را برای خداوند تأمین می‌کند. (ابن ترکه، ۱۳۶۰: ۱۳۲) به این ترتیب عرفاً ضرورت وجود انسان کامل را اثبات می‌کنند.

علامه طباطبائی نیز همه پدیده‌ها و موجودات جهان خارج را معلول‌ها و مظاهر واجب الوجود می‌داند و معتقد است که همه این موجودات قائم به اویند. پس برای موجودات یک حقیقت و واقعیتی در هر یک از عوالم قبل از دنیا قائل می‌شود. او موجودات را اسماء و مظاهر اسمای خداوند می‌داند که این اسماء در عین اینکه مفاهیمشان گوناگون است اما یک مصداق دارند. (طباطبائی، ۱۳۹۰: ۱۵۵-۱۵۶)

هم‌چنین می‌توان به عبارتی از ایشان در آغاز فصل دوم رساله انسان بعد از دنیا اشاره کرد: در فلسفه ثابت شده است که میان عالم جسم و جسمانیت و عالم اسمای خداوندی، دو عالم دیگر وجود دارد: یکی عالم عقل است و دیگری عالم مثال است و هر موجودی ضرورتاً به مبدأ خویش باز می‌گردد. (طباطبائی، ۱۴۲۸: ۷۶) علامه ملکوت را همان وجود اشیا به لحاظ انتسابشان به خدا می‌داند. آیه ۸۳ سوره یس بیانگر این مطلب است که ملکوت هر چیز در حقیقت همان کلمه «کن» و

امر خدا می‌باشد بنابراین که امر او عین فعل و ایجاد است. بنابراین ملکوت همان وجود اشیاست از جهت انتسابشان به خدای متعال و قیام به ذات او. پس واسطه ای میان خدا و مخلوق اش نیست لذا علامه معتقد است که نظر در ملکوت اشیا به طور حتم آدمی را به توحید هدایت می‌کند. (طباطبایی، ۱۳۷۱: ۱۷۱)

هر اسمی از اسمای الهی صورتی در علم خدا دارد که عین ثابت نام دارد و هر یک از اسماء صورتی خارجی دارد و این صورت خارجی همان مظاهر اسم حق‌اند. حقیقت محمدی صورت اسم جامع الله است و این اسم، رب و پرورش دهنده آن است و از این اسم به تمام عالم فیض می‌رسد و همه را شامل می‌شود چون در حقیقت محمدیه، صورت‌ها و ظاهر است و به واسطه صورت خارجیش که مظهر اسم الظاهرند. صور عالم را تربیت می‌کنند و با باطنش باطن جهان را تربیت می‌کند چون پیامبر (ص) صاحب اسم اعظم است و او ربوبیت مطلق دارد. این ربوبیت از جهت حقیقتش است نه از جهت بشریتش، چون او محتاج به پروردگارش است. موجودات عالم به گونه‌ای هستند که برای هر موجودی، حقی تعریف شده است و بر عهده رب است که حق این‌ها را استیفا کند. پس ربوبیت تنها با اطلاق این حق محقق می‌شود و دادن همه آنچه برای تحقق این حق لازم است. پس پیامبر (ص) تمام اسماء را دارا است و در این عالم به حسب استعداد افراد به آنان فیض می‌رساند. (قیصری، ۱۳۷۵: ۱۲۷-۱۲۸)

حقیقت هر کمالی آن است که به صورت مطلق و دائمی است و قرب هر کمال به اصل حقیقت، همان مقداری است که حقیقت در او ظهور یافته یا مقداری است که حقیقت مقید به قیود شده است. پس هر چقدر ظهور افزایش یابد قیود کاهش می‌یابد و برعکس. پس خدا حقیقت نهایی هر کمالی است و قرب هر موجودی به او به اندازه قیود و حدود ذاتی یا عرضی به تنهایی است. پس فنای هر موجودی نیز مستلزم بقای حقیقتش به تنهایی است: «کل من علیها فان.» پس کمال حقیقی برای هر موجود امکانی، همان چیزی است که در او فانی می‌شود. (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۶۱) پس کمال حقیقی هر انسان این است که در مرحله ذات، وصف و فعل در اسمای خدا فانی شود.

علامه طباطبایی تعریف مستقیمی از انسان کامل مطرح نکرده است ولی در آثار ابن عربی و شارحان او انسان کامل با اوصاف بسیاری خوانده شده است اما براساس آنچه مرسوم بوده و قدر مشترک میان آنان محسوب می‌شود همانند ولی الله، خلافة الله، کون جامع و جامع جمیع اسماء است. این تعابیر در این پژوهش مورد استفاده قرار گرفته است.

### ۳. تبیین ضرورت انسان کامل

ضرورت وجود انسان کامل از دیدگاه ابن عربی از یک سو به رابطه انسان با خدا مربوط

می‌شود. خدا می‌خواهد ذاتش شناخته شود و به این جهت موجودی می‌آفریند که آیینۀ تمام‌نمایی از اسماء و صفات او باشد. ابن عربی در این مورد می‌گوید: «صور تمام اسمای الهی در این نشئه انسانی آشکار شده است. پس انسان کامل مقام احاطه و جمع اسماء را واجد شده و خدا به وسیله او بر ملائکه حجت اقامه می‌کند.» (ابن عربی، ۱۳۶۶: ۵۰) انسانی که مظهر اسم اعظم «الله» است جامع اسماء و صفات او است. به خاطر این جامعیت آیینۀ تمام‌نمای خدا است. بنابراین می‌تواند به واسطه وجود امکانی خود، شناخت خداوند را برای سایر موجودات عالم میسر سازد.

از سوی دیگر ابن عربی تحقق شناخت کامل خداوند را منوط به شناخت انسان کامل می‌داند و می‌گوید با وجود انسان کامل، اراده الهی مبنی بر ایجاد مخلوقی که خدا را با معرفتی شایسته بشناسد و کمالات او را آشکار سازد تحقق یافته است و اگر این اراده تحقق نمی‌یافت حق تعالی ناشناخته می‌ماند. (همان، ص ۹) پس، انسان کامل مظهر و آیینۀ خدانما است و هرکس او را بشناسد به شناخت خداوند دست می‌یابد.

ضرورت وجود انسان کامل به ضرورت تحقق هدف نهایی از خلقت جهان هستی برمی‌گردد چون انسان کامل روح عالم است. به عقیده ابن عربی چون انسان کامل مختصری از ام‌الکتاب است و خلاصه‌ای از حضرت احدی جمعی الهی است. خداوند او را عین مقصود و غایت مطلوب از ایجاد عالم و بقای آن قرار داد. هم‌چنان‌که هدف اصلی از خلقت جسد انسانی و تعدیل مزاج طبیعی تحقق وجود نفس ناطقه است. (ابن عربی، ۱۳۷۰: ۳) انسان کامل از عالم و روح عالم است چون روح هم برای جسم حیوانی است و هم برای جسم انسانی و او انسان صغیر است و از این رو صغیر نامیده می‌شود چون از انسان کبیر متأثر است. او خلاصه جهان هستی است. انسان کامل برگزیده جهان است. (ابن عربی، ۱۳۷۸: ۳۶)

ابن عربی از انسان کامل به عنوان روح عالم یاد می‌کند. چون زمان آفرینش، عالم مانند آیینۀ‌ای جلا نیافته بود که روحی در آن نبود. شأن الهی است که آن را تسویه کند تا پذیرای الهی شود لذا انسان را به مثابه جلالی آن آیینۀ و روح عالم قرار داد. (ابن عربی، ۱۳۶۶: ۴۹) انسان کامل در مقام علم الهی، قبل از همه موجودات است اما در عالم خارج در نهایی‌ترین حلقه آن قرار می‌گیرد. سخنانی از ائمه اطهار (ع) مانند بیان امیر المؤمنان که من نخستین کسی بودم که حضرت رسول (ص) را تصدیق کردم درحالی‌که آدم بین روح و جسد بود. (یزدان پناه، ۱۳۹۲: ۶۱۶)

ابن عربی در «فص آدمی» در بیان ضرورت وجود انسان کامل و سرِ ایجاد انسان دو دلیل آورده است: اولاً کمال استجلای خداوند به انسان است. ثانیاً انسان کامل روح هستی و هستی مانند جسدی برای او است. (ابن عربی، ۱۳۷۰: الف: ۴۹) منظور از استجلا، خود را در غیر دیدن است مانند

نویسنده‌ای که خود را در نوشته خود می‌بیند. ابن عربی راز ایجاد عالم را در استجلا می‌داند و کمال این استجلا تنها در انسان کامل وجود دارد. به عبارت دیگر: بدون وجود انسان کامل، استجلای کامل نیز تحقق نخواهد یافت. ابن عربی در فص آدمی می‌گوید: صاحب کمال به کمالات خود علم دارد ولی در آینه دیدن لذت دیگری دارد. (همان: ۴۹) بنابراین شناخت انسان کامل و دریافتن ابعاد وجودی او برای بقیه انسان‌ها ضرورت دارد تا سایر افراد بتوانند ویژگی‌ها و صفات او را شناخته و در کارهایشان از او پیروی کنند تا در آخر بتوانند به کمال غایی دست یابند.

امام خمینی درباره ضرورت وجود انسان کامل معتقد است عین ثابت انسان کامل در مقام ظهور به مرتبه جامع و در اظهار صور اسمایی در نشئه علمی، خلیفه اعظم الهی است. زیرا از آنجایی که اسم اعظم، جامع جلال و جمال و ظهور و بطون می‌باشد امکان ندارد که با مقام جمعی خود در هیچ مظهري تجلی نماید زیرا او بزرگ است و در آینه‌ای کوچک ننماید. بنابراین باید مظهر و آینه‌ای وجود داشته باشد که بتواند جلوه‌گاه روح او گردیده و انوار قدسی حق در آن آینه منعکس شود تا زمینه ظهور عالم قضای الهی فراهم گردد و اگر عین ثابت انسان کامل نباشد هرگز هیچ عینی از اعیان ثابته ظاهر نمی‌گردد و اگر ظهور اعیان ثابته نباشد هیچ یک از موجودات عینی و خارجی ظاهر نشده و فیض وجود را نمی‌توان دریافت کرد. بنابراین، با عین ثابت انسان کامل که اول به آخر متصل شده و آخر به اول مرتبط می‌گردد و همین عین ثابت انسان کامل است که با همه موجودات معیت قیومی دارد. (امام خمینی، ۱۳۶۸: ۶۹)

از بین انسان‌ها مظهري است که مظهر جامع است. هر اسمی مظهري دارد و همه انسان‌ها باید از طریق مظهر جامع اسماء جای خدا در زمین نشسته، در مسیر کمال حرکت کنند. پس باید در عالم انسان کاملی باشد و بدون این انسان رسیدن به حق تعالی ممکن نیست. بنابراین، ضرورت وجود انسان کامل روشن می‌شود.

آنچه مرسوم است بیان ضرورت انسان کامل به حسب وجود است اما نگارندگان قصد دارند نشان دهند انسان کامل علاوه بر ضرورت وجودی، ضرورت معرفتی و ضرورت سلوکی نیز دارد و نشان دهند وجود انسان کامل ضرورت دارد. دسترسی به مقامات ولایت ممکن است یعنی هرچند انسان‌ها به حسب سعه وجودیشان می‌توانند به ولایت دست یابند ولی اوج مقام ولایت که نزد ائمه معصومین (ع) است برای آحاد بشر قابل دسترسی نیست. بنابراین، اصل مقام ولایت قابل دستیابی است اما به نهایت و مراتب عالی آن نمی‌توان دست پیدا کرد.

<sup>۱</sup> برای آگاهی بیش‌تر از دو مفهوم جلاء و استجلاء، رک: یزدان پناه، اصول و مبانی عرفان نظری، ص. ۵۹۴.

نگارندگان طبق ظهور نوشته‌های علامه چنین برداشت کرده‌اند که ایشان در رساله ولایت، اصطلاح ولی را به جای اصطلاح انسان کامل که از اصطلاحات عرفان نظری است به کار می‌برد. اصطلاح أحرار که معنای انسان کامل دارد نیز در احادیث رساله الولایه بیان شده است. هم‌چنین، علامه در رساله لب اللباب اصطلاح مخلصین را برای انسان کامل به کار برده است و این اصطلاحات می‌توانند به عنوان مراتب و مقامات انسان کامل مورد بحث قرار بگیرند. منظور از مخلصین کسانی هستند که ذاتاً از شرک و آلودگی پاک هستند. برای غیر خدا وجودی نمی‌بینند. اختیار نفع، ضرر و مرگ و حیاتشان را ندارند و این همان ولایت است.

علامه در مورد مقام مخلصین معتقد است که آنان دارای مقامی رفیع هستند و حمد خدا را آن‌گونه که شایسته اوست به جا می‌آورند و غایت کمال مخلوق همین است. حمد وصفی است که جز بندگان خالص خدا (مخلصین)، هیچ کس صلاحیت آن را ندارد (طباطبایی، بی‌تا، ج ۲۰: ۲۱۰) و مخلصین (انسان‌های کامل) کسانی هستند که وساوس و طمع‌های شیاطین در آنان راه ندارد. (طباطبایی، بی‌تا، ج ۴: ۵۹) آنان غایت طریق معرفت نفس هستند و تنها رب آنان خداوند است و راه رسیدن به این مقام طریقه معرفت نفس است که نزدیک‌ترین راه است. (طباطبایی، ۱۳۹۲: ۸۶) رحیمی، (۱۳۹۰: ۲۸۸) بنابراین، انسان کامل هدایت سایر موجودات را برعهده دارد. او صراط مستقیم است و منظور از صراط مستقیم؛ یعنی حرکت کردن در همان راهی که غایت و مقصود اول و آخر آن تنها رسیدن به ذات حق تعالی باشد. سعادت و کمال حداکثری فقط از انسان کامل به دست می‌آید و پیروی از انسان کامل یعنی حرکت در صراط مستقیم. اگر انسان کامل نباشد این سلوک با این درجه از تعالی و رسیدن به کمال حداکثری هرگز اتفاق نمی‌افتد.

اگر انسان کامل نباشد به کمالات حداکثری و فراوان نمی‌توان رسید و هم‌چنین توانایی رسیدن به کمال حداکثری که مساوی با سعادت باشد برای انسان‌ها وجود ندارد.

در این قسمت نگارندگان قصد دارند ضرورت سه‌گانه به حسب وجود، معرفت و سلوک را تبیین کنند.

### ۳-۱- ضرورت وجودی انسان کامل

انسان علت غایی عالم است. هدف خدا از ایجاد عالم، دیدن خودش در آینه غیر است. نسبت انسان کامل با عالم مانند نسبت روح با بدن است. اگر انسان کامل به منزله روح عالم است پس غایت اصلی از خلق عالم، انسان کامل است. (یزدان پناه، ۱۳۹۲: ۶۱۴) هدف نهایی ایجاد عالم و آدم، تحقق انسان کامل است. پس انسان کامل موجودی است که هدف غایی ایجاد هستی به وسیله او محقق می‌شود و اگر او نبود خداوند هیچ موجودی را خلق نمی‌کرد. همان‌گونه که در حدیث

شریف آمده است: «لولاک لما خلقت الأفلاک» یعنی ای پیامبر اگر شما نبودى هر آینه عالم هستی را نمی‌آفریدم. (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۱۶: ۴۰۵)

به این معنا که اگر وجود مقدس پیامبر (ص) نبود عالم خلق نمی‌شد. خدا عالم را آفریده است تا پیامبر (ص) که مقصود اصلی خداوند است و دیگران به تبعیت از او هستند بیایند. (یزدان پناه، ۱۳۹۲: ۶۱۵) انسان در علم خداوند از تمام موجودات فراتر است اما در عالم خارج در نهایی‌ترین قسمت آن قرار می‌گیرد. حضرت رسول (ص) می‌فرماید: «من نبی بودم، در حالی که آدم میان آب و گل بود» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۱۶: ۴۰۲) این حدیث و امثال آن، اشاره به این موضوع دارند که هر چند وجود خارجی پیامبر (ص) بعد از بسیاری موجودات دیگر است ولی در مقام حقانی‌شان از بقیه موجودات فراتر هستند. (یزدان پناه، ۱۳۹۲: ۶۱۶)

انسان کامل همه امور متکثر را در ذات خود می‌بیند چون همه موجودات از عالی و سافل از او صادر شده‌اند. (جیلی، ۱۴۰۲، ج ۲: ۵۷) به همین جهت ابن عربی می‌گوید: چون انسان کامل عالم را ترک نماید امر به عالم آخرت انتقال می‌یابد و عالم از کمالات خالی می‌گردد. (ابن عربی، بی‌تا، ۱-۲) این عقیده با حدیث «لولا الحجة لساخت الارض علی اهلها» هماهنگی دارد. (رک: کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۷۸-۱۷۹)

بنابراین انسان مقصود اول و آخر عالم است و به واسطه او فیض و برکت به عالم می‌رسد. هیچ‌گاه عالم از انسان کامل که غایت است خالی نیست و بدون او جهان آفرینش بی معنا می‌شود و او علت غایی خلقت است.

انسان کامل علت پیدایش عالم است و وجود عالم به ولی خدا وابسته است و به تنهایی هیچ‌گونه استقلالی از خود ندارد. همه موجودات در بقا نیاز به علتی دارند و علت بقای عالم نیز، انسان کامل است. اگر ولی خدا در عالم نباشد بساط عالم برچیده خواهد شد.

ابن عربی انسان کامل را مهر خزانه دنیا می‌داند که با از بین رفتن او باز شده، ذخیره‌های خداوند خارج می‌شود. بعضی از آن به بعضی دیگر می‌پیوندند و در نهایت به آخرت منتقل می‌شود. لذا تا این انسان زنده است عالم محفوظ می‌ماند. (ابن عربی، ۱۳۶۶: ۵۰؛ قیصری، ۱۳۷۵: ۵۹؛ نسفی، ۱۳۸۶: ۷۵) این بیان با مضمون روایات شیعی مانند: «لو خلت الأرض طرفه عین حجة لساخت بأهلها» یعنی اگر حجت خداوند نبود زمین اهلش را فرو می‌برد مطابقت دارد. (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۳: ۲۹) پس وقتی علت غایی (انسان کامل) منتفی شود عالم نیز باقی نخواهد ماند و رابطه بین انسان و عالم همانند رابطه اصل و فرع است.

انسان کامل همانند واسطه‌ای است که فیض و رحمت خداوند را از او گرفته و به خلق می‌دهد.

حتی عقل اول که بالاترین رتبه وجودی را در میان موجودات دارد فیض وجودی و ظهوری‌اش را از انسان کامل دریافت می‌کند. به همین جهت او را روح عالم می‌سازند. برای فهم این مطلب می‌توان از مفاهیم علل اربعه در فلسفه اسلامی بهره گرفت. خدا علت فاعلی عالم، انسان کامل علت صوری و عالم علت مادی آن است. به این دلیل، به اعتقاد عارفان قبل از وجود انسان کامل، عالم مانند کالبدی است که آمادگی پذیرش روح را دارد. در نتیجه عالم تنها با وجود انسان کامل پابرجا است. از طرفی همان‌طور که بدن با قطع ارتباط روح از بین می‌رود با نبودن انسان کامل از ساحت عالم نیز قیامت کبری برپا می‌شود و عالم از بین می‌رود. (یزدان پناه، ۱۳۹۲: ۶۰۶)

همچنین، انسان کامل واسطه فیض خداوند در حفظ عالم هستی است یعنی خدا در آئینه انسان کامل تجلی می‌کند. تجلیات خداوند به واسطه انسان کامل به آدم می‌رسد و عالم به وسیله فیض او حفظ می‌شود و تا زمانی که در عالم باشد از خدا رحمت و فیض او را خواستار است و عالم نیز به وجود او موجود است. پس انسان کامل موجودی است که نه تنها علت ایجاد و غایت عالم، بلکه سبب بقای هستی نیز است و فیض خداوند در پرتو چنین موجودی بر عالم فرو می‌ریزد چنان که ابن عربی در این باره می‌گوید: چون خالق هستی در سایه وجود او، جهان و جهانیان را حفظ می‌کند. بنابراین، عالم هستی تا آن هنگام که انسان کامل در آن وجود دارد حفظ خواهد شد. (ابن عربی، ۱۳۸۷: ۶۱-۷۳؛ خوارزمی، ۱۳۷۹: ۱۰۸-۱۰۹)

### ۲-۳- ضرورت معرفتی انسان کامل

در مکتب ابن عربی؛ انسان کامل، جامع همه کمالات الهی است و آینه‌ای است که هم حق را نشان می‌دهد و هم خلق در او دیده می‌شوند (قونوی، بی‌تا، ۱۸۰)؛ به تعبیر جندی، انسان کامل آینه‌کروی است که نیمی از آن حقایق الهی و نیمی دیگر، حقایق خلقی را نشان می‌دهد و دقیقاً به همین دلیل، انسان کامل دلالت مطابقی علمی بر آفریدگار دارد. (جندی، ۱۴۲۳: ۷۷) همچنین، انسان کامل، به اعتبار ربوبیتش برای عالم و اتصافش به صفات الهی، حق است و به لحاظ مربوبیت و عبودیتش، خلق است (قیصری، ۱۳۷۵: ۴۰۵) بنابراین در اندیشه ابن عربی، جامعیت انسان کامل و خصیصه حقی و خلقی او از یک سو و نامتناهی بودن حق و در پی آن عدم دسترسی پدیده‌های امکانی به حق سبب شده معرفت حقیقی و جامع به حق تنها از طریق انسان کامل صورت گیرد. به دیگر سخن: اگر انسان کامل نباشد فهم دقیق و جامعی از خداوند وجود ندارد. بنابراین ضرورت دارد خدا یک موجودی خلق کند که آئینه تمام‌نمای او باشد و انسان کامل واجد تمام صفاتی باشد که خدا دارا است. انسان‌ها به جهت متناهی بودن دسترسی به نامتناهی ندارند. به تعبیر ابن عربی، میان خدا و خلق مناسبتی نیست (ابن عربی، بی‌تا، ج ۱: ۹۲) و به همین جهت نیازمند واسطه هستند. این واسطه

باید یک واسطه وجودی باشد. واسطه‌ای که برزخ میان وجوب (نامتناهی) و امکان (متناهی) است. (قونوی، بی تا: ۱۸۰) بنابراین بدون چنین انسانی، شناختن اسماء و صفات الهی محقق نخواهد شد. علامه طباطبایی در رساله ولایت به این مسأله چنین اشاره می‌کند:

شرایع الهی، بویژه شرع مقدس اسلام در همه احکام جزئی و کلی خود، به همان هدف اصلی و اساسی که عبارت است از توجه انسان‌ها به خداوند و صرف همت آنان در راه خدا است نظر دارند و راه رسیدن به این هدف، همان ایجاد ملکات و حالاتی است که با این هدف مقدس مناسبت دارند و طریق ایجاد ملکات و احوال نیز، دعوت به اعتقادات درست و اعمالی است که طهارت و پاکی نفس در انسان پدید می‌آورند. این معنا برای کسی که در کتاب و سنت به جست‌وجو و کاوش بپردازد به نیکی و وضوح تمام آشکار می‌گردد. این نیز واضح است که معیار در تمامی اعمال و عقاید، همانا اطاعت از دستورات خداوند است. آنچه خدا در شرع مقدس بیان کرده است و به زبان پیامبرش (ص) از مقامات و کرامات آن فرموده است و مقاماتی که شریعت مقدس اسلام در معارف مربوط به مبدأ و معاد تبیین کرده است همگی بر طبق همان ملکات و احوالی است که با نفس پیوند و ارتباط مشخص دارند. این معارف که در شرع بیان شده است دارای حقایق و باطنی هستند که فراتر از وصف و بیان و فراتر از علم و ادراک عوام مردم و فهم اندک آنان است. (طباطبایی، ۱۳۹۲: ۴۶-۴۷) بنابراین، مخلصین با بصیرت و آگاهی، انسان‌ها را به آن حقایق دعوت می‌کنند و در تمام جهات و تعالیم و آموزش‌های خود، مردمان را به این هدف فرا می‌خوانند و به هر راهی که ممکن باشد به آن می‌پردازند و همواره برای رسیدن به این مقصود تلاش می‌کنند. (همان: ۴۲) انسان کامل حجاب بین خدا و مخلوقات را برمی‌دارد لذا موجودات عالم مستقیماً با خدا ارتباط ندارند و در ورای حجاب ارتباط دارند. اگر بخواهیم از طریق موجودات دیگر یا از جانب خودمان خدا را بشناسیم در حقیقت باید با عبور از حجاب‌های مختلف نورانی و ظلمانی به مقصد رسیده و خدا را بشناسیم اما راه کوتاه‌تری وجود دارد و آن شناخت خدا از طریق انسان کامل و به تعبیر علامه طباطبایی مخلصین است.

خداوند می‌فرماید: «سبحان الله عما یصفون» \* إلا عباد الله المخلصین» مراد از مخلصین کسانی هستند که برای خدا خالص گشته‌اند و هیچ حجابی بین آن‌ها و خداوند نیست و گرنه توصیف آنان نسبت به خدا مطابق واقع نخواهد بود و از آنجا که حجاب خود خلق هستند چنانکه امام موسی بن جعفر (ع) فرمود: «لا حجاب بینه و بین خلقه إلا خلقه». کسانی که خالص شده‌اند خلق را در میان نمی‌بینند و تنها خدا را در برابر دیده دارند. (همان: ۸۴) در جایی دیگر مراد از مخلصین کسانی هستند که برای خداوند خالص گشته‌اند. پس هیچ حجابی بین آن‌ها و خداوند نیست و گرنه توصیف

آنان نسبت به خداوند مطابق واقع نخواهد بود و از آنجا که حجاب همان خود خلق هستند چنان‌که امام کاظم (ع) در روایتی فرمود: «لیس بینة و بین خلقه حجاب غیر خلقه؛ احتجب بغیر حجاب محجوب و استتر بغیر ستر مستور» هیچ حجابی بین او و مخلوقش جز خود مخلوقات در میان نیست. (همان: ۸۴؛ جوادی آملی، ۱۳۹۳، ج ۱: ۸۸) خداوند در مورد مخلصین می‌فرماید: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلَيِّنَ، وَ مَا أَدْرَاكَ مَا عَلَيُّونَ، كِتَابٌ مَّرْقُومٌ، يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ» (مطففین/ ۱۸ - ۲۱) (طباطبایی، بی‌تا، ج ۷: ۲۴۴) این آیات دلالت دارد بر اینکه مقربان کسانی هستند که از پروردگار خود در حجاب نیستند یعنی در دل، پرده‌ای مانع از دیدن پروردگارشان ندارند و این پرده همان نافرمانی و جهل و شک و دل‌واپسی است بلکه آنان اهل یقین به خدا هستند و کسانی هستند که علین را می‌بینند همچنان که دوزخ را می‌بینند. (طباطبایی، بی‌تا، ج ۱: ۲۷۳)

بر اساس اقوال و آرای ابن عربی و علامه طباطبایی، استدلال ضرورت وجودی انسان کامل را در قالب دو قیاس اقترانی شرطی و قیاس استثنایی چنین تقریر کنیم:

#### قیاس اقترانی شرطی:

اگر خداوند در عالم، موجودی به نام انسان کامل را خلق نکند آیینۀ تمام‌نمایی وجود نخواهد داشت.

و اگر آیینۀ تمام‌نمایی نباشد خداوند نمی‌تواند ظهور تام و اتم به نحو حداکثری داشته باشد. و اگر خداوند نتواند ظهور تام و اتم به نحو حداکثری داشته باشد شناخت حداکثری خدا از سوی انسانها محقق نمی‌شود.

**نتیجه:** اگر خداوند در عالم، موجودی به نام انسان کامل را خلق نکند، شناخت حداکثری خدا از سوی انسانها محقق نمی‌شود.

بیان تلازم گزاره شرطی نخست: بر پایه کون جامع بودن انسان کامل، او مهر همه اسما و آیینۀ تمام‌نمای هستی است.

تلازم میان آیینۀ تمام‌نما بودن و ظهور حداکثری در گزاره شرطی دوم بدیهی است و بی‌نیاز از برهان.

بیان تلازم گزاره شرطی سوم: بنابراین آنکه انسانها به دلیل تناهی به خدای غیب‌الغیوب نامتناهی دسترسی ندارند تا به حداکثر هدایت دست یابند لذا باید واسطه‌ای میان متناهی و نامتناهی باشد تا این هدایت حداکثری تحقق یابد.

#### قیاس استثنایی:

اگر خداوند در عالم، موجودی به نام انسان کامل را خلق نکند شناخت حداکثری خدا از سوی

انسان‌ها محقق نمی‌شود.

لکن شناخت حداکثری خدا از سوی انسان‌ها محقق می‌شود بنابراینکه ارسال رسل و انزال کتب آسمانی همگی برای شناخت خداست. پس در عالم، وجود انسان کامل جهت شناخت خدا ضرورت دارد.

بنابراین، حکمت خداوند مقتضی ایجاد زمینه مناسب و شکل دادن نظامی است که در پرتو آن بتوان به هدف غایی خلقت و تکامل مطلوب دست یافت و آن نظام احسن قطعاً خالی از وجود یک راهنما و هدایتگری نخواهد بود. با توجه به متناهی بودن انسان‌ها، نظام آفرینش به واسطه‌ای نیاز دارد تا موانع را از مقابل آنان بردارد چون موجودات عالم مستقیماً با خدا ارتباط ندارند. بنابراین، همه موجودات باید از یک الگو و معیارهای او در امور خود پیروی کنند تا بتوانند مسیر را در جهت رسیدن به کمال طی کنند.

### ۳-۳- ضرورت سلوکی انسان کامل

انسان کامل ابن عربی با دو جنبه حقی و خلقی خود، افزون برآنکه شناخت خدا را امکان پذیر می‌کند. دسترسی انسان‌ها را به کمال الهی ممکن می‌سازد با این توضیح که: انسان کامل بنابر جامعیت الهی‌اش، خلیفه الله است و باذن الله تدبیر پدیده‌های امکانی بطور عام و تدبیر انسان به طور خاص را بر عهده دارد. بنابراین با توجه به جامعیت و تخلق انسان کامل به همه اسمای الهی، او می‌تواند نقش واسطه را در تخلق انسان‌های دیگر به اسمای الهی را ایفا کند و به این معنا انسان کامل باذن الهی، در نسبت با عالم و آدم، رب است و در نسبت با خدای عالم عبد است و هیچ موجودی در عالم نمی‌تواند به ربوبیت و عبودیت انسان کامل دست یابد. (ابن عربی، بی‌تا، ج ۱: ۱۲۵؛ همو، ۱۳۶۷: ۲) به دیگر سخن: اگرچه هر موجودی جلوه‌ای از خداوند است اما خدا انسان کامل را تجلی کامل خود قرار داده است چون او دارای اوصاف و کمالات برتری است که در مخلوقات دیگر یافت نمی‌شود. بنابراین موجودات برای رسیدن به کمال نهایی و مرتبه عالی آن نیاز به انسان کامل دارند. انسان متناهی برای طی کردن مراتب کمالی به نامتناهی نیاز دارد و به وسیله او صفات الهی را دارا شده و می‌تواند در مقامات الهی سلوک کند. این امر به وسیله واسطه؛ یعنی انسان کامل تحقق می‌یابد.

همچنین با توجه به مطالبی که در مکتب ابن عربی مطرح شد می‌توان گفت: در وجود انسان کامل کمالاتی وجود دارد و انسان‌های دیگر باید به آن کمالات انس گرفته و از آن‌ها تبعیت کنند تا بتوانند به کمالات و معارف الهی دست یابند و برای پیروی نیاز به وجود انسانی است که از همه جهات معنوی و معرفتی کامل باشد تا سایر افراد او را به عنوان الگو پذیرفته و در اعمال و کردار

خود به او نزدیک شده و صفات او را دارا شوند و در امورشان از وی پیروی کنند که نتیجه این اعمال سلوک در مقامات الهی خواهد بود.

هدایت خداوند علاوه بر راه عقل، باید از راه دیگری انجام گیرد. راهی که به طور کامل از خطا و لغزش مصون و محفوظ باشد. به عبارت دیگر: خدا دستورهای خود را که از راه عقل به طور اجمال به مردم می‌فهماند از راه دیگری تأیید می‌کند. این راه همان راه وحی و نبوت است که خدا دستورهای سعادت بخش خود را از راه وحی به فردی کامل از نوع بشر ابلاغ می‌کند و به او مأموریت می‌دهد که آن‌ها را به مردم برساند و آنان را از راه امید و بیم و تشویق و تهدید به پیروی از آن دستورات متقاعد سازد. (طباطبایی، ۱۳۷۰، ج ۱، بخش ۲: ۳۸) رسول خدا (ص) امت خود را دعوت فرموده‌اند که به آن جایی که پای خود را گذارده‌اند پا گذارند و این مستلزم امکان سیر به آن مقصد است. (طباطبایی، ۱۳۹۱: ۴۸) خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» (احزاب/ ۳۱) کلمه «أُسْوَةٌ» به معنای اقتداء و پیروی است و معنای «فِي رَسُولِ اللَّهِ» در مورد رسول خدا (ص) و اسوه قرار دادن ایشان است و آن عبارت است از پیروی از ایشان و منظور از تعبیر «لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ» آن است که پیروی و تأسی از رسول خدا که استقرار و استمرار در گذشته را افاده می‌کند، برای این است که اشاره کند به اینکه این وظیفه همیشه ثابت است و انسان‌ها همیشه باید در گفتار و کردار خود از پیامبر (ص) تبعیت کنند. تأسی به پیامبر خدا (ص) صفت نیکویی است که هرکسی که مؤمن نامیده می‌شود نمی‌تواند از آن بهره‌مند شود بلکه تنها کسانی که به حقیقت ایمان نائل شده و عمل صالح انجام می‌دهند و پیوسته به یاد خدا هستند و هرگز از او غفلت نمی‌کنند. در اعمال و رفتارشان آن حضرت را الگو و سرمشق خود قرار می‌دهند. بنابراین، این وظیفه همیشه ثابت است و انسان‌ها همیشه باید از پیامبر (ص) پیروی کنند. (طباطبایی، بی‌تا، ج ۱۶: ۴۳۲-۴۳۳) همچنین خداوند در جایی دیگر می‌فرماید: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ» (ممتحنه/ ۴) «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ» خداوند در این جمله خطاب را متوجه مؤمنین کرده و جمله «أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ» معنایش اتباع و اقتدای نیکو به ابراهیم است و ظاهر جمله «وَالَّذِينَ مَعَهُ» دلالت دارد بر اینکه غیر از لوط و همسر ابراهیم کسانی دیگر نیز به وی ایمان آورده بودند. «إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» یعنی ما از شما و از بت‌های شما بیزاریم و این بیان همان چیزی است که باید در آن اسوه و اقتداء داشته

باشند. این آیه شریفه اسوه بودن حضرت ابراهیم (ع) و پیروانش در تبری از مشرکین را بیان می‌کند. (طباطبایی، بی تا، ج ۱۹: ۳۹۴)

به این ترتیب، ضرورت سلوکی وجود انسان کامل به عنوان اسوه جهت پیروی از او در جهان اندیشه و اعمال آنان اثبات می‌شود. به دیگر سخن: تخلق به اسمای الهی و صفات او صرفاً به واسطه انسان کامل محقق می‌شود. بنابراین آنکه انسان منتهای نمی‌تواند به سوی نامتناهی سلوک اسمایی نماید مگر به واسطه حقیقتی که حد واسط میان نامتناهی و منتهای است.

#### ۴. نتیجه‌گیری:

با توجه به مطالب مطرح شده می‌توان نتیجه گرفت:

اولاً: انسان کامل، علت ایجاد، علت غایی و علت مبیقه عالم است. بنابراین، انسان کامل به حسب وجود عالم ضرورت دارد. (تبیین ضرورت وجودی انسان کامل)

ثانیاً: شناخت کامل خدا بدون انسان کامل تحقق نمی‌یابد بنابراین میان انسان منتهای و خدای نامتناهی، فاصله نامتناهی‌ای وجود دارد و در فرآیند شناخت، فاعل شناسا بر متعلق شناسایی احاطه می‌یابد. در حالی که منتهای نمی‌تواند محیط بر نامتناهی شود. بنابراین باید واسطه‌ای میان نامتناهی و منتهای باشد تا این شکاف شناختی پر شود و انسان کامل به حسب جامعیتش از یک سو با حق و از سوی دیگر با خلق رابطه دارد پس با وجود انسان کامل، شناخت خدا محقق می‌شود. (تبیین ضرورت معرفتی انسان کامل)

ثالثاً: با توجه به جامعیت انسان کامل و در پی آن وساطت او میان حق و خلق، تخلق به اسمای الهی و صفات او در فرآیند سلوک عرفانی محقق نمی‌شود مگر به واسطه انسان کامل. بنابراین آنکه انسان منتهای نمی‌تواند به سوی نامتناهی سلوک اسمایی نماید مگر به واسطه حقیقتی که حد واسط میان نامتناهی و منتهای است. (تبیین ضرورت سلوکی انسان کامل)

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابن ترکه، صائن الدین علی، (۱۳۶۰)، تمهید القواعد، تصحیح: سید جلال الدین آشتیانی، چاپ دوم، تهران، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.
- ۳- ابن عربی، محیی الدین، (۱۳۷۰ ب)، نقش الفصوص، چاپ دوم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۴- ابن عربی، محیی الدین، (۱۳۷۸)، انسان کامل و قطب (دو رساله از شیخ محیی الدین ابن عربی)، جمع و تألیف: محمود محمود الغراب، ترجمه: گل بابا سعیدی، تهران، مؤسسه فرهنگی هنری دکتر داود سلمانی.
- ۵- ابن عربی، محیی الدین، (۱۳۷۰ الف)، فصوص الحکم، تعلیق ابوالعلاء عفیفی، چاپ دوم، تهران، الزهراء (س).
- ۶- ابن عربی، محیی الدین، (۱۳۶۶)، فصوص الحکم، تصحیح: عفیفی، تهران، الزهراء، افست بیروت.
- ۷- ابن عربی، محیی الدین، (بی تا)، محمد، رسائل ابن عربی (نقش الفصوص)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، افست طبع هند.
- ۸- ابن عربی، (بی تا)، الفتوحات المکیه، ۴ جلد، بیروت، دار الصادر، چاپ اول.
- ۹- ابن عربی، (۱۳۶۷ ق)، مجموعه رسائل ابن عربی (مجلدان)، ۲ جلد، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول.
- ۱۰- جندی، مؤید الدین، ۱ جلد، قم، بوستان کتاب، چاپ: دوم، (۱۴۲۳ ق.).
- ۱۱- جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۹۳)، تحریر رساله الولایه شمس الوحی تبریزی، ج ۱ و ۲، قم، اسراء.
- ۱۲- جیلی، عبدالکریم، (۱۴۰۲)، الانسان کامل، قاهره، مطبعة مصطفى البابي.
- ۱۳- خمینی، روح اله، (۱۳۶۸)، مصباح الهدایه الی الخلفه و الولایه، تهران، پیام آزادی.
- ۱۴- خواجهی، محمد، (۱۳۸۷)، شرح قیصری بر فصوص الحکم ابن عربی، گزارش: داوود قیصری، ترجمه: محمد خواجهی، تهران، مولی.
- ۱۵- خوارزمی، حسین، (۱۳۷۹)، شرح فصوص الحکم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- ۱۶- رحیمی، محمدحسین، (۱۳۹۰)، شرح رساله الولایه، تهران، هلال.
- ۱۷- طباطبایی، سیدمحمدحسین، (۱۴۲۸)، الانسان و العقیده، تحقیق: صباح الربیعی و علی الأسدی، الطبعة الاولى، قم، مکتبه فدک لأحیاء التراث.
- ۱۸- طباطبایی، سیدمحمدحسین، (۱۳۹۱)، رساله لب اللباب به ضمیمه مصاحبات، تألیف و تقریر: سیدمحمدحسین حسینی طهرانی، به کوشش: سیدهادی خسروشاهی، قم، بوستان کتاب.
- ۱۹- طباطبایی، سیدمحمدحسین، (۱۳۹۲)، مجموعه رسائل، چاپ سوم، قم، بوستان کتاب.
- ۲۰- طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۴ ج، (بی تا).

## Archive of SID

- ۲۱- طباطبایی، سیدمحمدحسین، (۱۳۷۰)، *آموزش عقاید و دستورات دینی*، چاپ اول، تهران، بنیاد جانبازان انقلاب اسلامی.
- ۲۲- طباطبایی، سیدمحمدحسین، (۱۳۹۰)، *رسائل توحیدی*، چاپ سوم، به کوشش: سیدهادی خسروشاهی، قم، بوستان کتاب.
- ۲۳- طباطبایی، سیدمحمدحسین، (۱۳۷۱)، *مجموعه مقالات و پرسش‌ها و پاسخ‌ها*، به کوشش: سیدهادی خسروشاهی، چاپ اول، ج ۲، قم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۲۴- القونوی، صدرالدین، (بی‌تا)، *الفکوک*، جلد، نسخه خطی ۷۲۷ کتابخانه یوسف آغا قونیه.
- ۲۵- قیصری رومی، داودبن محمود، (۱۳۷۵)، *شرح فصوص الحکم قیصری*، به کوشش: جلال‌الدین آشتیانی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲۶- قیصری، داود، (۱۳۸۱)، *رساله فی التوحید و النبوه و الولاية (رسائل قیصری)*، محقق / مصحح: سیدجلال‌الدین آشتیانی، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- ۲۷- قیصری، داود، (۱۳۶۳)، *مقدمه قیصری بر شرح فصوص الحکم ابن عربی*، ترجمه: منوچهر صدوقی سها، چاپ اول، چاپ و صحافی خواندنی‌ها، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۲۸- کلینی، محمد، (۱۳۶۳)، *اصول کافی*، تحقیق: علی اکبر غفاری، چاپ پنجم، تهران، اسلامیه.
- ۲۹- مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۴ق- ۱۹۸۳)، *بحار الأنوار*، بیروت، مؤسسه الوفاء.
- ۳۰- نسفی، عزیز، (۱۳۸۶)، *الإنسان الكامل*، تصحیح و مقدمه: ماریژان موله، ترجمه ضیاء‌الدین دهشیری، تهران، طهوری.
- ۳۱- یزدان پناه، سید یدالله، (۱۳۹۲)، *مبانی و اصول عرفان نظری*، نگارش عطا انزلی، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.